

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

**بازخوانی تحلیلی اثبات ذات و صفات
ذاتی خدا با تکیه بر روش منطقی
انتقال از ملزوم به لوازم بین**

دکتر محمدعلی وطن دوست

مدرسه علمیه عالی نواب

فهرست مطالب

۷.....	تبیین استدلال.....
۸.....	مقدمه.....
۸.....	مقدمه اول: بدیهی و نظری.....
۹.....	مقدمه دوم: قاعده علیت.....
۱۲.....	مقدمه سوم: شروع از گزاره‌های بدیهی.....
۱۵.....	تطبیق استدلال (اثبات ذات).....
۱۶.....	انواع ادله در اثبات وجود خدا.....
۱۸.....	پیچیدگی ادله عقلی.....
۱۹.....	ادعا: پایه‌ریزی دلیل عقلی بر گزاره بدیهی.....
۲۰.....	اصل علیت؛ روح براهین عقلی.....
۲۲.....	تعریف علیت.....
۲۳.....	علت و معلول در جهان هستی.....
۲۵.....	بررسی علل متصوره برای ایجاد جهان.....
۳۰.....	اثبات صفت بی‌نیازی.....
۳۰.....	اثبات وصف نامحدودبودن.....
۳۱.....	اثبات وصف وحدت.....
۳۲.....	لازمه تفکر فلسفی.....
۳۳.....	ساده‌سازی گزاره‌ها.....
۳۴.....	لزوم تسلط بر علوم عقلی و نقلی.....
۳۷.....	پرسش و پاسخ.....
۳۸.....	مشکل ارجاع به علم حضوری.....
۴۱.....	شبهه مصادره به مطلوب.....
۴۲.....	لزوم سلامت ذهن.....

مقدمه

اعوذ بالله من الشیطان اللعین الرحیم. بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین. و صل الله علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم المصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین. در خدمت دانش‌پژوهان رشته‌های فلسفه و کلام اسلامی به صورت کلی علوم عقلی هستیم با نشست تخصصی بازخوانی تحلیلی اثبات ذات و صفات ذاتی در رابطه با خداوند به روش منطقی انتقال از ملزوم به لوازم بین که روش نوینی هست. انشالله جلسه را با قرائت قرآن مجید شروع می‌کنیم به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

مجدداً عرض سلام و ادب و احترام خدمت همه دانش‌پژوهان رشته‌های علوم عقلی. در خدمت استاد دکتر محمدعلی وطن‌دوست هستیم از اعضای هیئت علمی گروه معارف دانشگاه فردوسی، گروه فلسفه دانشگاه فردوسی با عنوان پیش رو، بازخوانی تحلیلی اثبات ذات و صفات ذاتی خداوند به روش منطقی انتقال از ملزوم به لوازم بین. از جمله مسائل به روز و کاربردی جامعه ما که اکثراً هم در فضاهاى دانشجوى خيلى زیر سؤال مى‌رود، بحث اثبات ذات و صفات الهی است، صفات ذات و صفات فعل، که متأسفانه به خاطر اینکه براهین عقلی این مسئله برای خیلی از دانش‌پژوهان روشن نیست، به راحتی منکر این مسئله می‌شوند؛ اما از بهترین راه‌ها برای اثبات صفات ذاتی و صفات فعل خداوند، همین روشی است که جناب استاد در مقاله پیش رو استفاده کردند، انتقال از ملزوم به لوازم بین. برهان علیت را همه بزرگواران با آن آشنایی دارند و

حتی شما به دانش‌آموزان سن کم هم برهان علیت را بگویید، به آن اذعان می‌کنند؛ اما در این مقاله با استفاده از مقدمه قراردادن برهان علیت برای اثبات بعضی از صفات، بقیه صفات به روش منطقی لوازم بین، ناخودآگاه اثبات می‌شود و به‌صورت کاملاً عقلی و منطقی هم این مسئله پیش می‌آید و کسی نمی‌تواند زیر پای این مسئله را بزند.

حالا در خدمت استاد هستیم با توضیح این مقاله بسیار ارزشمند که روش نوینی هم هست، در بحث‌های روز جامعه هم طلاب می‌توانند در برخورد با دانشجویان و قشر فرهنگی، راحت از این روش می‌توانند استفاده کنند و خیلی از مباحث را به روش لوازم بین اثبات کنند. ما با کمک جناب استاد وطن‌دوست، قبلاً یک پایان‌نامه‌ای در این زمینه نوشته بودیم که موضوعش من عرف نفسه، فقد عرف ربه بود، که لوازم کلامی و فلسفی همین روایت و به بیش از ۵۰ مورد از لوازم کلامی خودشناسی به خداشناسی، یعنی شما اگر خودت را بشناسی، چه صفاتی از خدا را خواهی شناخت، با کمک استاد این پایان‌نامه را هم داخل مدرسه نواب دفاع کردیم و آن هم به‌عنوان یک منبع تکمیلی می‌توانید مورد مطالعه قرار بدهید. خود حضرت استاد راهنمایی این پایان‌نامه را به عهده داشتند. استفاده کردیم. آن هم پایان‌نامه خیلی خوبی شد.

در خدمت حضرت استاد دکتر وطن‌دوست هستیم به ذکر صلوات بر محمد و آل محمد.



تبيين استدلال

استاد: خیلی ممنون حاج آقای عطار عزیز. بسم الله الرحمن الرحيم. عرض سلام داریم خدمت همه طلبه‌های فاضل و دوست‌داشتنی. همه‌تان خوب هستید؛ اما خوبی و فضل ذومراتب است، مقول به تشکیک.

مقدمه

این بحثی که در خدمت شما هستیم و مقاله‌اش پیش‌ازاین چاپ شده است، یکی از آن مباحث بسیار مهم در حوزه روش‌شناسی تفکر کلامی و فلسفی است که اگر با این شیوه کسی گزاره‌های کلامی و فلسفی را تبیین نکند یا اثبات نکند، ما پیش‌ازاین و بیش از این که او را محقق بدانیم، مقلد خواهیم دانست؛ به دیگر سخن، روش محققانه و تفکر محققانه، همان روشی است که شما در منطق ارسطویی آموختید. خیلی ساده می‌خواهم حرف بزنم و بعد تفصیلش در این مقاله هست و می‌توانید راحت دانلود کنید.

مقدمه اول: بدیهی و نظری

ببینید شما همه در منطق ارسطویی می‌خوانید که، حالا من تعبیرم را، ممکن است عبارت را به عبارت اخری بیان کنم؛ ولی محتوایش را خواندید، آنجا گفته می‌شود که صدق گزاره‌ها، گزاره وقتی می‌گوییم یعنی تصدیق، آن هم کدام گزاره؟ تصدیقاتی که خبری هستند. قضیه تام خبریه، انشائیة تخصصاً از بحث صدق و کذب خارج است. گزاره‌های خبری به حصر عقلی یا صدقشان ذاتی است یا عارضی است. درست است؟ صدق یک گزاره خبریه یا ذاتی است یا عارضی. اگر صدق گزاره خبری، ذاتی باشد، آن را بدیهی گویند؛ اگر عارضی باشد، آن را نظری گویند. این مقدمه اول.

مقدمه دوم: قاعده علیت

مقدمه دوم: شما یک قاعده بدیهی شنیده‌اید یا خوانده‌اید با این عنوان که می‌گویند کل ما بالعرض لا بد ان ينتهي الى ما بالذات. هر چیزی که عارضی است، ناگزیر باید به چیزی بازگردد که ذاتی است. برای چه؟ دفعاً للدور و التسلسل. چون اگر امور عرضی به یک امر ذاتی باز نگردد، یا دور لازم می‌آید یا تسلسل.

بدانید این قاعده هم در حوزه هستی‌شناسی کارایی دارد و هم در حوزه معرفت‌شناسی. در حوزه هستی‌شناسی که ساده است. شما وقتی می‌گویید که هر ممکن الوجودی یا معلولی نیازمند به علت است، آن علت، خود یا معلول است یا معلول نیست. اگر معلول نباشد، ثبت المطلوب، سر از دور و تسلسل در نمی‌آوریم مثلاً؛ ولی اگر او نیز معلول باشد، ناگزیر باید به علت العللی منتهی شود که علت است؛ لکن معلول نیست. یکی از مصادیق این قاعده هست یا نه؟ یا اصلاً اوصاف. در بحث اثبات خدا نروید. یک غذایی می‌بینیم که شیرین است. این شیرینی غذا یا در ذاتش نهفته است یا اگر در ذاتش نیست و به واسطه قند، شکر یا نیشکر شیرین شده است، باید نهایتاً به چیزی منتهی شود که شیرینی در آن ذاتی است که آن را شکر خوانند. شوری همچنین، باید نهایتاً به نمکی منتهی شود که شوری در آن ذاتی است. این هم بلد هستید. نشانه ذاتی بودن وصف این است که اگر بخواهی از شیء برگیری، شیئیت شیء از بین می‌رود. یعنی قابلیت سلب از ذات نیست. این حوزه هستی‌شناسی‌اش است.

حوزه معرفت‌شناسی‌اش همین بحث منطقی بود که خدمت شما عرض کردم. اگر صدق گزاره‌ای، عارضی باشد؛ یعنی گزاره نظری باشد، ناگزیر باید به گزاره‌ای منتهی شود که صدقش ذاتی است؛ پس می‌شود مصداق قاعده کل ما

بالعرض لا بد ان ینتهی الی ما بالذات در حوزه معرفت‌شناسی. بحث صدق و کذب مال حوزه چیست؟ معرفت‌شناسی. آن که اول گفتم، مال حوزه چه بود؟ هستی‌شناسی. این مقدمه دوم بود.

ملاک بدهت

اشاره می‌کنم و رد می‌شوم. وقتی شما به یک گزاره بدیهی رسیدید؛ یعنی گزاره‌ای که صدقش ذاتی است، بدانید آن مفهومی که بدیهی است، اعم از آنکه تصور باشد یا تصدیق، حصر عقلی است، برآیند علم حضوری است. تمام مفاهیم بدیهی، چه تصورات باشند، مثل وجود و عدم، چه تصدیقات باشد مثل اجتماع نقیضین محال است، حمل الشیء علی نفسه ضروری؛ هر چیزی خودش، خودش است. هر کلی بزرگ‌تر از مجموعه اجزای خود است. این‌ها مفاهیم بدیهی اگر از شما بپرسند ملاک اینکه این مفهوم را گفتید بدیهی چیست؟ پاسخ متوسطش این است که چون صدقش ذاتی است. مثلاً در اولیات می‌گویید که صرف تصور طرفین، موضوع و محمول در تصدیق به حکم کفایت است؛ این پاسخ متوسط است. درست هم هست. پاسخ دقیق است. یک پاسخ ادق دارد که باز می‌گردد به علم حضوری.

حالا چگونه باز می‌گردد، خودش بحث مفصلی است. مثلاً اصل علیت را ما بدیهی می‌دانیم و شما جا دارد بپرسید که چطور طبق مبنائتان به علم حضوری بر می‌گردانید؟ می‌گوییم اصل علیت در حالات روحی انسان که به علم حضوری درک می‌شود، قابل دریافت است. این را فکر کنم میان اندیشمندان معاصر، اولین بار آیت‌الله مصباح یزدی (ره) فرمودند. بالاخره شما در اندرون نفس خودتان علمتان به من خودتان، یعنی نفس خودتان، حضوری است یا حصولی؟ حضوری. بدون واسطه الفاظ و مفاهیم است. علمتان و حالات من

چطور؟ حالات روحی‌تان. آن هم حضوری است. حالا فرض بگیرید یک تصور ذهنی، تصویری را در ذهن ایجاد کردید، یا آن حالات روحی، غم و شادی و اندوه، فرقی نمی‌کند. وقتی شما تصویری را در ذهن خود ایجاد می‌کنید، آیا جز این است که تا زمانی آن تصویر باقی است که توجه نفس بدان تصویر باشد؟ همین که نفس توجه را به چیز دیگری معطوف کند، آن تصویر هم از بین می‌رود؛ یعنی تصاویر ذهنی شما و حالات روحی شما مانند غم و شادی و اندوه و ترس و... این‌ها توقف وجودی بر من یا نفس من دارد. همه این‌ها که مثال زدم، به علم حضوری ادراک می‌شوند یا علم حصولی؟

پس اصل علیت پیش از آنکه در بیرون از نفس و با شیوه تفکر آفاقی فهم شود، در درون نفس به شیوه سیر انفسی دریافت می‌شود؛ یعنی کسی که کور مادرزاد هم باشد، اصل علیت را می‌شود برایش تبیین کرد؛ چون در علم حضوری نفس به حالات خود ریشه دارد، گزاره علیت، گزاره بدیهی می‌شود و فهماندنش برای دیگران اگر بشود، حالا یکی از آمال ما هست در میان مدت که یک سلسله جلساتی بگذاریم و تمام تقسیمات اولیه وجود که همان مباحث فلسفه اولی هستند، الوجود اما عله و اما معلول، اما حادث و اما قدیم، اما خارجی و اما ذهنی، اما واحد و اما کثیر، اما ثابت و اما متغیر، این تقسیمات، تقسیمات اولیه وجود هستند و مسائل وجود هستند. ما آمادگی داریم تمام این مباحث و مسائل هستی‌شناسی را بر مدار معرفت نفس تبیین کنیم.

حالا آنکه آقای عطار زحمت کشیدند، گردآوری کردند تفاسیر بزرگان کلام، فلسفه و عرفان در تبیین معنای این را، آن یک شیوه است. اینی که خدمت شما عرض می‌کنم این است که بیایید برای من مسئله الوجود اما عله و اما معلول، الوجود اما واحد و اما کثیر با سیر انفسی برای من تبیین کنید؛ به‌گونه‌ای که

مسئله، مسئله فلسفی برای ما جا بیفتد. این جایش خالی است و اما شدنی است. تمام فلسفی... من علیت را برای شما مثال زدم. حالا حادث و قدیم چطور؟ حادث و قدیم مثلاً محورش چیست؟ تقدم و تأخر. چطور الوجود اما متقدم و اما متأخر را به سیر انفسی و شیوه فلسفی می شود تبیین کرد. خیلی بحث جالبی است. یک سلسله جلساتی می خواهد که برون دادش بشود کتاب. همان مسائل حکمت متعالیه است؛ منتها از دریچه معرفت نفس، از رهگذر علم حصولی بازخوانی می شود. این بحث از این حیث جدید است. محتوا همان محتوایی است که بزرگان حکمت متعالیه گفتند؛ آن هایی که مبرهن است. بگذریم. مقدمه دوم تمام.

مقدمه سوم: شروع از گزاره های بدیهی

حالا کسانی که می خواهند بدانند میزان و درجه تفکرشان تا چه اندازه فلسفی یا محققانه هست و چه اندازه مقلدانه باید بدانند در سیر اندیشه شان که یا در صورت تعریف در حوزه تصورات یا به صورت استدلال در حوزه تصدیقات جلوه گر می شود، تا چه اندازه از بدیهیات یا گزاره هایی که صدقشان ذاتی است، تفکرشان را آغاز کردند؟ این معیار است. خیلی وقت ها شما می آید یک درسی را می خوانید، سرفصل آموزشی را استاد توضیح می دهد، با حسن ظن به استاد خودتان به عنوان اصل موضوعه مثلاً، یک گزاره ای را می پذیرید. استاد می گوید بر اساس این مبنا دارم توضیح می دهم. خود آن مبنا، بدیهی نیست؛ ولی استاد می گوید بعداً این را اثبات خواهیم کرد. مثلاً در اثبات اصاله الوجود در ابتدای کتاب منظومه، یکی از آن ۵ یا ۶ دلیلی که حکیم سبزواری می آورد، کون المراتب فی الاشتداد است. حرکات اشتدادی را می آورند در اصاله وجود.

بعد می‌گفت آقا این حرکت اشتدادی جوهری در ظرف عالم طبیعت را نیاموخته است. می‌گوید بعداً بحث خواهیم کرد. با حسن ظن به استاد می‌پذیرد و بعد انشالله می‌رسیم. ما این شیوه را خیلی نمی‌پسندیم، در مورد کسی که می‌خواهد آزاداندیشانه و محققانه مباحث اعتقادی یا فلسفی را فرا بگیرد. کدام شیوه را می‌پسندیم؟ آن شیوه‌ای که از بدیهیات شروع می‌کند. زحمت دارد؛ اما لذت دارد.

یعنی یک گزاره بدیهی یا یقینی، یعنی گزاره‌ای که بدیهی نیست، نظری است؛ اما به صورت یقینی پیش از این برای ما اثبات شده است که ما می‌گوییم از بدیهی. حالا یک پله عقب‌نشینی می‌کنیم و می‌گوییم گزاره نظری که به بدیهی بازگشته است؛ یعنی یقین بمعنی الاخص. باید بحث را شروع کنی، بعد لوازم این گزاره را استخراج کنیم. مثال‌هایش را خواهیم گفت.

لوازم گزاره بدیهی یا گزاره نظری یقینی را بیرون بکشی، مسائل جدید در آن دانش پدید می‌آید؛ منتها این لوازم تأکید می‌شود؟ کدام لوازم باشد؟ اولویت با لوازم بین است؛ چه بین بمعنی الاخص و چه بین بمعنی الاعم. خیلی کمک می‌کند. ویژگی‌اش چیست اینکه تأکید می‌کنیم تفکر فلسفی محققانه در دانشجو و دانشگو باید این‌گونه باشد. دانشگو می‌شود استاد و دانشجو شاگرد می‌شود. هر دو باید این‌طور باشند تا بگوییم این دارد در حد خودش تفکر فلسفی می‌کند، محققانه است. چرا؟ علتش این است که رابطه، مخصوصاً در رابطه بین بمعنی الاخص یا هر دو، رابطه لازم با ملزوم در لازم بین شبیه همان بحثی است که شما در اولیات می‌خوانید دیگر نه؟ قضایای اولیه چه بودند؟ صرف تصور صحیح موضوع و محمول در تصدیق به حکم کفایت است. لازم بین ویژگی‌اش این است.

❁ ۱۴ بازخوانی تحلیلی اثبات ذات و صفات ذاتی خدا با تکیه بر روش منطقی انتقال از ملزوم به لوازم بین

اگر تصور درستی از ملزوم داشته باشی، بلافاصله به چه منتقل می‌شوی؟ به لازم. یعنی چه؟ یعنی وسائط حذف می‌شود. گزاره‌هایی که واسطه می‌خواهد بشود، یا حذف می‌شود یا به حداقل می‌رسد. وقتی این‌طور می‌شود، می‌دانی چه اتفاقی می‌افتد؟ راحت می‌توانی هم مغالطه خودت را تشخیص بدهی و هم مغالطه طرف مقابلت. کمتر خطر افتادن در ورطه مغالطه پیش می‌آید. چه بسا اصلاً پیش نیاید.

حالا با آن شیوه می‌خواهیم وجود خدا را ثابت کنیم. مقدمه سوم تمام.





تطبيق استدلال

حالا می‌خواهیم این را پیاده‌اش کنیم. وقتی حرف می‌زنید، یک حرفی زده و جو گرفته است، یک چیزی دارد می‌گوید. ادعای بدون دلیل، این‌ها را باید مصداقی مطرح کنید که نشان بدهیم چنین چیزی علاوه بر امکان ذاتی‌اش، امکان وقوعی نیز دارد. ادل دلیل علی امکان شیء، وقوعه. پس مقدمات را کنار بگذارید تا وارد بحث شویم.

انواع ادله در اثبات وجود خدا

ببینید شما وقتی وارد دلایل اثبات وجود خدا می‌شوید، چه در کلام و چه در فلسفه، می‌دانید دیگر. ما سه دسته دلایل داریم: یک سری دلایل، فطری هستند؛ فطرت را دلیل می‌آورند، راه فطرت نه برهان فطرت. برهان فطرت، دلیل عقلی محسوب می‌شود. راه فطرت، اینکه طرف به تعبیر روایات ما وسط دریا در یک طوفان سهمگین گیر افتاده است و به آن حالت انقطاع از غیر حق برسد. یعنی دیگر امیدی به این ندارد که کسی بتواند نجاتش بدهد. امیدش از همه‌جا قطع می‌شود. آن حالت باعث می‌شود که فطرت انسان در آن لحظه شکوفا بشود و بداند که همچنان دریچه امیدی وجود دارد که آن خداوند متعال است. این راه فطرت. راه فطرت، راه دل است. علم حضوری. س ۱۰۸۶ ه.ق

دومی راه حس است همان برهان نظم. سومی راه عقل است. آن راه حس و عقل، می‌شود به شیوه علم حصولی و آن راه فطرت، علم حضوری می‌شود. در راه فطرت سریع رد می‌شوم و می‌روم. راه فطرت از جنس علم حضوری است. علم حضوری و مدرکات شما به علم حضوری از سنخ وجدانیات هستند. وجدانیات از سنخ قضایای شخصیه‌اند. قضایای شخصیه برهان‌پذیر نیستند. یعنی برای من و شما آن حالت علم حضوری حاصل نشود، آن علم حضوری

دیگری برای من و شما حجت نیست. برای خودش حجت است؛ لذا خیلی برای کسی که این حالت را حس نکرده است، در اثبات وجود خدا راهگشا نیست.

لذا آن شخصی که می‌آید پیش امام صادق (ع) آن زندیق، امام سؤال می‌کند، چون علم غیب دارد، امام می‌داند. تو تا حالا در این دریا این طور گیر کردی؟ گیر کرده بودها! یک نوع استفهام تقریری. دارد اقرار می‌گیرد. می‌گوید بله. این طور اتفاق افتاده است؟ می‌گوید بله. می‌گوید همان خداست. چون امام می‌دانست در این مهلکه افتاده، برای همین استدلال کرد. چرا این همه آدم دیگر، موارد بسیار مخاطبینی که خدا ناباور بودند و پیش امام آمدند، امام با این استدلال با آنها مواجه نشده است؛ لذا این را کنار بگذارید.

راه حس و برهان نظم هم که اشکالاتش در جای خود محفوظ، شما از طریق برهان نظم، صفات خدا را می‌توانید اثبات کنید؛ اما وجود خدا اثبات نمی‌شود؛ چون در همان مقدمه حسی‌اش گیر می‌کنید. شما از کجا فهمیدید در عالم ملازمه است؟ نظم چون از راه حس و تجربه قابل اثبات است، در محدوده‌ای که ابزار حس و تجربه مبتنی بر مشاهده مستقیم آن را بیابد، اثبات می‌شود. می‌گویند آن گوشه کهکشان میلیاردها کهکشان داریم مثلاً. شما فرض بگیرید خیلی هنر کردید، کهکشان راه شیری و چند تا هم تلسکوپ رصد کرد، کهکشان از راه دور دیدید. از کجا فهمیدید کل جهان منظم است؟ گیر می‌کنید. چطور می‌خواهید جوابش را بدهید.

بله یک راهی دارد، از راه عقلی، نظم را در جهان اثبات می‌کنیم؛ ولی پیش فرضش اثبات وجود خداست. از راه شیوه‌ای که ما داریم، از راه وجوب بالقیاس، آنجا وجود خدا را اثبات کردیم. بگذریم. این هم خیلی به کار ما نمی‌آید؛ ولی بله، صفات خدا، علم و شعور ناظم را اثبات می‌کند. اما آن می‌تواند خدا

نباشد، یک موجود هوشمند مجرد باشد. پس بهترین دلایل، دلایل عقلی است؛ چه در کلام و چه در فلسفه.

پیچیدگی ادله عقلی

حالا در دلایل عقلی که ورود می‌کنیم، می‌بینیم نوع دلایل عقلی ما در کلام و فلسفه، مبتنی بر یک حد وسطه‌ایی است که آن حد وسطها نظری هستند، بدیهی نیستند. یعنی برای کسی که کلام و فلسفه خوانده است، سخت است. باید اول آن‌ها را تعریف کنی و... مثل برهان حدوث برای متکلمان. حادث زمانی. جهان حادث است، حادث زمانی. هر حادثی نیازمند به محدث است. آن محدث خود نباید حادث باشد دفعاً للدور و التسلسل.

برهان حرکت مال طبیعیون. جهان متحرک است. این‌ها شکل قیاس اقترانی شکل اول است. ایجاب صغرا، کلیت کبرا، حد وسط در صغرا و محمول در کبرا، موضوع بدیهی الانتاج. غالبش نیاز به اثبات ندارد. جهان متحرک است. هر متحرکی نیازمند محرک است. آن محرک خود نباید متحرک باشد؛ دفعاً للدور و التسلسل. همین‌طور بروید.

برهان امکان ماهوی، جهان ممکن است. هر ممکنی باید به واجب‌الوجود ختم بشود. آن واجب‌الوجود نمی‌تواند ممکن باشد، دفعاً للدور و... برهان امکان فقری، حد وسطش فقر است. همین‌طور بروید دیگر. برهان حاد و محدود، برهان فلان. این‌ها ایراد که ندارد. چند تا مشکل فقط دارد. یکی اینکه باید آن حد وسطها را، حرکت، حدوث، امکان ماهوی، امکان فقری، اول باید این‌ها را برای طرف تبیین بکنی و توضیح بدهی و قبول بکند، بعد بیایی حد وسط قرار بدهی، شکل اقترانی، شکل اول قیاس اقترانی درست کنی و بعد نتیجه‌گیری.

این یک و بعد باید دلیل دیگری بیاوری بر بطلان دور و تسلسل. دو تا کار سخت. نه که نشدنی باشد؛ منتها سخت است.

ادعا: پایه‌ریزی دلیل عقلی بر گزاره بدیهی

حالا اگر شما آدمی، ادعا این است، اگر شما آدمی حد وسطتان را بر مدار یک مفهوم یا گزاره بدیهی گذاشتید، مشکل اول را دیگر ندارید. فهماندن و فهمیدنش آسان‌تر است. دلیلش می‌دانید چیست؟ چرا فهمیدن برای خود و فهماندن برای دیگران در بدیهی آسان‌تر است؟ چرا بدیهی است؟ چون تمام بدیهیات ریشه در فطرت آدمی دارند. یعنی مفطور در فطرت انسانی است. ویژگی بعدی همین است. یعنی می‌شود با الفاظ و عبارات ساده به زبان فطرت برای دیگران تبیین کرد؛ لذا است که ما بر این باوریم که این مدل قواعد بدیهی فلسفی، معقولات ثانی فلسفی، همه بدیهی هستند. حالا بعضی‌ها را فلاسفه صراحتاً گفتند مثل وحدت و کثرت و بعضی را صراحتاً نگفتند، بالاشاره، همه‌شان بدیهی هستند. یعنی فلسفه بر پایه معقولات ثانی یا مفاهیم بدیهی استوار است. یعنی با این بیان اگر ساده‌سازی و عرفی‌سازی بکنی، می‌توانی فلسفه را برای کودک هم بگویی؛ البته سبک ما فرق می‌کند با این فلسفه برای کودکی که لپ من و دیگران می‌گویند، متفاوت است. ما سبک خاص خودمان را داریم؛ منتها فرصت نشده است که در یک سلسله جلساتی این‌ها را تبیین کنم. شدنی است با این استدلال؛ چون بدیهی است و بدیهی ریشه در فطرت آدمی دارد. وقتی ریشه در فطرت آدمی داشت، با ساده‌ترین زبان و بیان ممکن، می‌تواند به بنان و گفتار در آید. یعنی هم بگویی و هم بنویسی؛ لذا شما برای پیرمرد بی‌سواد هم می‌توانی فلسفه بگویی. حالا نمی‌گوییم برو از اتحاد عقل و

عاقل و معقول بگو؛ اما همین قواعد بدیهی شیء ما لم یجب لم یوجد و امثال این ها را می توان تبیین کرد. بگذریم.

پس ادعا این شد. پس اگر آمدیم حد وسطمان را بر مدار یک مفهوم بدیهی چیدیم، مشکل اول را نداریم و اگر این استدلال را به گونه ای تقریر کردیم که نیاز به ابطال دور و تسلسل به طور جداگانه هم نداشت، مشکل دوم هم رفع می شود. درست است؟ این طور خیلی ساده تر می شود. ما می گوییم بیا این طور مطرح کن. شیوه نوین این طور می شود. معنایش این نیست که آن تقریرها و استدلال های دیگر غلط هستند؛ نه. آن ها درست است. شیوه نو است. شیوه نو لزوماً معنایش این نیست که آن ها غلط است و ما حرف جدید می زنیم.

اصل علیت؛ روح براهین عقلی

حالا برویم وارد بحث بشویم و بگوییم مصداقش چیست. ما بر این باوریم که تمام براهین عقلی اثبات وجود خدا، روحشان اصل علیت است؛ همه شان. چطور؟ در همین براهین که گفتید، این ادعا را اثبات کنید و ببینید چطوری؟ ببینید حد وسط هایی که اینجا نام بردیم، این سه چهار مورد، حرکت، امکان ماهوی، حدوث زمانی، امکان فقری، همه شان معلول هستند. حد وسط را معلول بگذاریم، این می شود. چطور؟

معلول به اعتبارات گوناگون اسامی و عناوین گوناگون به خود می گیرد. معلول به اعتبار اینکه حالت تساوی دارد میان وجود و عدم، چه به آن می گویند؟ امکان ماهوی. معلول به اعتبار اینکه عین فقر و عین ربط است، چه نامیده می شود؟ فقر. معلول به اعتبار اینکه به صورت تدریجی از قوه به سوی فعل رهسپار می شود، متحرک. معلول به اعتبار اینکه زمانی بوده و زمانی نبوده است، مسبوق به عدم زمانی است. بعد آن محدث و محرک و واجب، علت به اعتبارات

گوناگون می‌شوند. علت به اعتبار اینکه وجودش عین ذاتش است. از ذات خود می‌جوشد، می‌شود واجب‌الوجود. علت به اعتبار اینکه شیء را از حالت قوه به فعل خارج می‌کند، می‌شود محرک. همین‌طور برو. استثنا هم نگذارید. تمام براهین عقلی اثبات وجود خدا در کلام و فلسفه، روحشان همان علیت یا علت و معلول. وقتی روح همه این است...

البته دقت کنید، این معنایش این نیست که همه‌شان یک برهان هستند. این‌ها تعدد برهان است. ملاک تعدد برهان چیست؟ آفرین. تعدد حد وسط. حد وسط‌ها مختلف هستند؛ منتها روحشان یکی است. نمی‌خواهیم بگوییم همه به یک حد وسط بر می‌گردند و همه براهین یکی بشود. روحشان یکی است. همین که شما معلول را از یک زاویه جدید، از یک حیثیت جدید به آن نظر می‌کنید و متحرک می‌گویید، می‌شود جدید. گرفتید؟ بعد کسی اشکال نکند که شما همه را یکی کردید! نه. براهین متعدد هستند؛ چون حد وسط‌هایشان متعدد است. در جایی که حد وسط یکی باشد، استدلال‌ها متعدد باشند، می‌گویند چه؟ می‌گویند تقریرهای گوناگون از برهان واحد. نمی‌گویند براهین متعدد. می‌گویند تقریرهای متعدد چون حد وسط در همه یکی است. یعنی عباراتنا شتی و حسنک واحد و کل الی ذاک الجمال یشیر. این‌ها را داخل پراتنز گفتم که کسی اشکال به ذهنش نرسد.

خوب است که ما از اصل علیت شروع کنیم؛ هم بداهت را دارد و هم می‌توانیم به‌گونه‌ای تقریر کنیم، شبیه برهان صدیقین، با یک تیر چند نشان زدیم. خدا را برای ما اثبات کنید. فهمیدن و فهماندن گزاره بدیهی برای خود و دیگری آسان است. الان نشان می‌دهم چطور. اصل علیت گزاره‌ای بدیهی است و از نظر ما جزو اولیات است.

تعریف علیت

گزاره علیت چیست؟ موجه کلی‌اش را بگویید. هر معلولی یا هر ممکن‌الوجودی نیازمند به علت است. فرقی نمی‌کند. ما می‌گوییم هر معلولی نیازمند به علت است. آیا نیاز به استدلال دارد؟ خیر. کافی است تصور درستی از معلول برای طرف بدهی. نیاز به تعریف دارد. معلول را درست تعریف کن. ممکن‌الوجود هم همین است. ممکن‌الوجود یعنی چه؟ چیزی که حالت تساوی دارد بین وجود و... امکان را می‌گویند تساوی نسبت بین وجوب و امتناع. ممکن را می‌گویند تساوی نسبت بین وجود و عدم. دقت کنید. با هم متفاوت هستند. ممکن موصوف است و امکان وصف لازم اوست؛ پس صفت بین دو صفت باید تساوی داشته باشد و امکان مساوی بین وجوب و امتناع است. ممکن مساوی بین واجب و ممتنع است.

شما یک تصویری از معلول به طرف بده. پیچیده نکن. معلول موجودی است که وجودش از خودش نیست. تمام. اصلاً پیچیده‌اش نکن. وقتی وجودش از خودش نباشد، به حصر عقلی، پس از غیر خودش است. غیر خود می‌شود علت. هر معلولی نیازمند به علت است. خیلی پیچیده بود؟ غربی‌ها به آن می‌گویند کام تو هیوم، گزاره تحلیلی، ما می‌گوییم اولیات. یعنی محمول از تحلیل موضوع به دست می‌آید. یا ممکن‌الوجود را بگو. یعنی چه؟ یعنی موجودی که حالت تساوی بین وجود و عدم دارد. باز هم یعنی وجودش از خودش نیست. پس از غیر خودش است و همان علت می‌شود. حصر عقلی است دیگر. یا از خودش است یا از دیگری. خیلی پیچیده است؟

به بچه ابتدایی هم می‌توانید این را بگویید و چند تا مثال هم بزنید. می‌گویید این یا همیشه بوده است و وجودش از خودش است، باید همیشه باشد، همین

که می‌گوییم یک زمانی هست و یک زمانی نیست، یعنی وجود از خودش نیست. منتها یک‌طوری نگویید که مناط نیازمندی متکلمان پیش بیاید. بگویید اینکه حرف متکلمان شد. ما می‌گوییم چون وجودش از خودش نیست، حادث زمانی است؛ نه اینکه چون حادث زمانی است، وجودش از خودش نیست. اولی حرف فیلسوف است و دومی حرف متکلم. تفاوت ظریفی بینشان وجود دارد.

علیت این شد. بدیهی است دیگر. بدیهی نیست؟ من از استدلال دیگر استفاده می‌کنم. هیچ مقدمه‌ای هم نباید بیاورید که هنوز اثبات نشده است. گفتیم ما این را برای انسان آزاداندیش نمی‌پسندیم. این مقدمه اول. دومین بدیهی: می‌گوییم شما، من در مقاله زیاد توضیح دادم و اینجا نکات اصلی را می‌گوییم، می‌گویم شما، یک سؤال، این عالم طبیعت، فراطبیعت هنوز اثبات نشده است. عالم طبیعت، یک کلی است که اجزایی دارد. اجزای عالم طبیعت چه چیزهایی می‌شوند؟ همین موجودات. سؤال: همین موجودات جهان طبیعت با آنچه که جهان طبیعت نامیده می‌شود، دو چیز هستند حقیقتاً در خارج یا یک چیز هستند؟ جواب بدهید؟ اگر یک چیز باشند، پس یعنی تفاوت کل و جزء، تفاوت حقیقی نیست. تفاوت ذهنی و اعتباری است. تفاوتش اعتباری است که ظرفش تحلیل ذهن است. درست است؟ اینکه دارم می‌گویم، همان بیان ابن سینا در اشارات و تنبیهات است و او با یک عبارات دیگر.

علت و معلول در جهان هستی

اگر کل، چیزی غیر از مجموعه اجزاء نباشد و تفاوت کل و جزء، به شرطی و به شرط لا باشد. اجزا به شرطی یعنی به شرط اجتماع، کل می‌شوند و به شرط لا، جزء می‌شوند. تفاوت ذهنی و اعتباری است دیگر.

آنگاه هر حکمی که به جزء بدهی، حکم ذاتی، به کل هم سرایت می‌کند. حکم ذاتی، نه عارضی. حکم جزء چیست؟ دست روی هر کدام از موجودات جهان طبیعت که می‌گذاریم، یک زمانی بودند و یک زمانی نبودند؛ یعنی وجودشان از خودشان نیست. پس معلول هستند. می‌توانم بگویم یا نه؟ خیلی ساده دارم حرف می‌زنم. پس معلول هستند.

پس اگر جزء معلول باشد، کل برآمده از جزء هم معلول خواهد بود. یعنی شما اگر در مورد تک تک اجزا می‌گویید که چون معلول هستند، نیازمند علت هستند، عین همین داستان را در مورد کل جهان هم بگویید؛ چون کل چیزی جز مجموعه اجزا نیست؛ حالا اگر کسی گفت که سؤال از علت پدیدآورنده جهان چرت است، معنایش این است که سؤال از علت پدیدآورنده جهان هم چرت است؛ پس فاتحه جهان علوم بشری را بخوانید. همه علوم بشری آمدند که پاسخ بدهند به پرسش چرایی پیدایش پدیده‌ها دیگر! منتها هر کدام با ابزار، علوم تجربی، ساینس یا طبیعیات با ابزار حس و تجربه، متافیزیک با ابزار عقل. یکی از عقل تجربی مدد می‌گیرد که علم تجربی باشد و دیگری از عقل تجریدی به تعبیر آیت‌الله جوادی آملی، که علم فلسفه و علوم معقول باشد؛ نه علوم محسوس.

پس به جاست که بپرسیم علت پدیدآورنده جهان چیست؟ حالا می‌خواهیم به این پاسخ بدهیم. طرف هم فقط همین جهان طبیعت را می‌بیند. مقدماتمان این‌هاست. اصل جهان طبیعت وجودش هم که بدیهی است. چون کسی نیست که انکار کند. مگر آن سوفسطایی‌ها که با آن‌ها سر یک سفره... با آن‌ها مبنایی اختلاف داریم. اول باید در حوزه معرفت‌شناسی برایشان اثبات کنیم که معرفتی بیرون از ما هست و آن معرفت امکان شناخت دارد، بعد وارد حوزه هستی‌شناسی

بشویم. ترتیب بحث فرق می‌کند. آن‌هایی که رئالیستی فکر می‌کنند، آن محل بحث ماست.

بررسی علل متصوره برای ایجاد جهان

می‌گوییم علت پدیدآورنده جهان چیست؟ چند تا مقدمه اضافه می‌کنیم، طرف ذهنش آماده بشود. می‌گوییم به حصر عقلی علت پدیدآورنده جهان یا درون جهان است یا بیرون جهان. حالت سوم نداریم. اگر علت پدیدآورنده هستی، درون جهان باشد، باز حصر عقلی، حصر عقلی‌ها در فلسفه مهم است. تا جایی که می‌توانید از برهان سبر و تقسیم یا روش الگوریتمی مبتنی بر حصر عقلی، یک جایی که نمی‌شود، آنجا استقرار است؛ اما جایی که می‌شود این کار را نکنید. اگر علت پدیدآورنده درون جهان باشد، یا کل جهان هست به حصر عقلی، کل جهان علت خود شیء یا جزء جهان.

۱. علت همین عالم برای خودش

حالا فرض بگیرید علت پدیدآورنده، درون جهان است و کل جهان علت خودش است. چه اشکالی دارد؟ تناقض است. شما از یک طرف می‌گوی کل جهان علت است و از یک طرف می‌گوی معلول. اگر علت است باید مقدم باشد و اگر معلول است باید... نمی‌شود یک شیء هم مقدم باشد و هم جدای از آن؛ درحالی‌که فرض هنوز این است که معلول هنوز موجود نشده است. چیزی که هنوز موجود نشده است و علتش نیامده است، چطور می‌خواهد خودش علت خودش باشد؟ اشکال دارد. بدیهی البطلان است. اگر جزء جهان باشد. آیا جزء جهان یعنی یک یا چند جزء جهان می‌تواند علت کل جهان باشد؟ چرا؟
اضعف است دیگر. ضعیف‌تر است. علت که نمی‌تواند ضعیف‌تر باشد. علت هستی‌بخش، علت معد. دعوا سر علت هستی‌بخش است.

۲. علت در بیرون این عالم

پس علت در آن جهان نشد. به حصر عقلی هر جا رفتیم به در بسته خوردیم. پس می ماند که علت پدیدآورنده جهان، بیرون از جهان باشد. درست؟ حصر عقلی است دیگر. حالا علتی که بیرون از جهان است. یک سؤال حصر عقلی دیگر می پرسیم. علت بیرون از جهان است. تا اینجا اثبات شد. علت بیرون از جهان یا از جنس جهان است یا از جنس جهان نیست. می دانید چه را می خواهیم اثبات کنیم؟ مادی یا فرامادی بودن. جنس جهان ماده است دیگر، چه بر مبنای فیزیک و چه بر مبنای متافیزیک. از جنس جهان هست یا نه؟ یکی می گوید از جنس جهان است. چه اشکالی دارد؟ این ماده است. انرژی و... آن هم یک نوع انرژی یا ماده برآمده از انرژی است که می گویند ذرات بنیادین از نوسانات انرژی پدید می آید در سطح میکروسکوپی و در سطح مایکروسکوپی هم این اجسام ماده متراکم و انرژی متراکم هستند. همه شان انرژی بر می گردد. درست است؟ چه اشکالی دارد؟ بر می گردد به فرض اول. اگر از جنس جهان باشد، می شود داخل در جهان. از جنس جهان یعنی در سلسله مادیات قرار می گیرد. آن وقت آن سؤال اول که می گفتیم یا جزئش است یا کل، دوباره بر می گردد. از جنس جهان باشد، می شود علت درون جهان و درون جهان یا باید جزء باشد یا کل که قبلاً ابطالش کردیم.

بله می شود گفت منتها یک پیش فرض دارد که این ها چون هنوز فراماده را ندیدند و ما اثبات نکردیم، می گویند اقوا از ماده یعنی چه؟ باید بگویی مجرد و مجرد را هنوز اثبات نکردی. اینکه پیش فرض ماست راحت است و کاملاً درست است؛ اما می خواهیم از این پیش فرض اثبات نکنیم که این ها نمی فهمند اثبات نشده است؛ لذا آن استدلال اول را می گرفتیم. پس نشد دیگر. از جنس جهان

نیست. یعنی چه؟ یعنی اینکه علت پدیدآورنده جهان، یک بیرون از جهان است و دو، مادی نیست. بگویید مجرد؛ بگویید غیرمادی است؛ چون طرف هنوز اصطلاح مجرد را یاد نگرفته است. بگویید غیرمادی. تا حالا این اثبات شده است دیگر. این را اینجا ببینید.

تحلیل علیت

حالا در مورد آن علتی که بیرون جهان است و از جنس جهان نیست، سؤال مطرح می‌شود. اینجا دیگر مهم است. دقت کنید. شاه‌کلیدش اینجاست. می‌گوییم این علتی که بیرون از جهان است و از جنس جهان نیست، یا به حصر عقلی یا خودش نیز معلول است، یعنی علت دیگری دارد یا خودش معلول نیست. یا مثل جهان است که معلول است یا مثل جهان نیست که معلول نیست. حصر عقلی است دیگر.

حالا پاسخ: فرض بگیریم که این علت پدیدآورنده جهان که بیرون از جهان است و از جنس جهان نیست، خودش معلول است. نمی‌خواهم به تسلسل برسیم. حالا دقت کنید. چون مبتنی بر اصل علیت است، کارمان اصلاً به تسلسل مطرح نمی‌شود. چه پیش می‌آید؟ دقت کنید. اینجاست که با یک تیر، دو نشان است. هم خدا اثبات می‌شود و هم دور و تسلسل باطل می‌شود.

جهان در فرض ما چه فرض شده بود؟ معلول. چون وجودش از خودش نبود. این را قبلاً بحث کردیم. علت را هم فرض می‌گیریم که چیست؟ معلول. خب معلول را چه تعریف کردیم؟ به بدهاقت عقلی: موجودی که وجودش از خودش نیست.

علت هم فرض داریم که معلول است، پس آن هم وجودش از خودش... به زبان فلسفی هر دو معدوم‌اند و به زبان ریاضی دو تا صفر داریم. وجودش از

خودش نیست. این بدبختی که جهان نامیدیم و وجودش از خودش نبود، یک بدبخت دیگری که مثل این وجودش از خودش نیست و هر دو معدوم‌اند، می‌توانند آنی که وجودش از خودش نیست به آنی که وجودش از خودش نیست، وجود ببخشند؟
احسنت.

ذات نیافته از هستی، بخش / کی تواند که شود هستی‌بخش

بی‌نیازی از طرح دور و تسلسل

پس به تناقض منتهی می‌شود. یعنی لازم می‌آید که جهان به وجود نیاید. همین‌جا بایستید؛ درحالی‌که به وجود آمده است. پس این درست نیست. نقیضش درست است. علت هست و معلول... خدا اثبات شد. حالا چرا تسلسل حذف می‌شود؟ این را شما باید بگویید. چرا نیاز به استدلال دیگر داریم؟
ببینید حرفم درست است یا نه؟ در تسلسل و دور، مثلاً تسلسل، می‌گوید الف متوقف بر ب و ب متوقف بر ج و به علل الختم [نمی‌شود]. در دور هم همین است، در دور مصرح، الف متوقف بر ب و ب متوقف بر الف، در مضمر الف بر ب، ب بر ج، ج بر الف. در همه این‌ها کلیدواژه مشترک چه بود؟ توقف وجودی. شما وقتی می‌گویید که معلول وجودش از خودش نیست، معدوم است و علت را هم که این‌طور فرض کردی، اصلاً این بدبخت نیست که صحبت از توقف وجودی به میان بیاید.

دارم همان حرف ملاصدرا را می‌گویم، حرف جدیدی نیست. عین فقر را دارم می‌گویم. روش جدید است. محتوا را از بزرگان یاد گرفتیم. اواخر جلد دو اسفار که خلاصه فصوص الحکم است؛ علیت را به تجلی تفسیر می‌کند، معلول را عین ربط می‌داند ملاصدرا، همان است. وقتی شما گفتی که این وجودش از

خودش نیست، به‌خودی‌خود معدوم است، عین فقر است و عین ربط است، اصلاً نوبت به توقف وجودی نمی‌رسد؛ اسمش رویش است. باید یک وجودی داشته باشد که متوقف و متوقف‌علیهی پدید بیاید. شما با تحلیل دقیق معلول به این می‌رسی که معلولی که به‌خودی‌خود معدوم است، نمی‌تواند توقف وجودی بر آن دیگر داشته باشد که آن هم به‌خودی‌خود معدوم است. اصلاً نوبت به توقف نمی‌رسد تا یا به شکل دور یا تسلسل در بیاید و بعد بیاییم برهان دیگری بیاوریم. همان اول یقه‌اش را می‌گیرد. می‌گوید چه گفتی؟ الف بر ب متوقف است... همین توقف را از کجا آوردی؟ معلوم می‌شود که تصویر درستی از معلول نداری.

معلولی که وجودش در ذاتش نیست، چطور می‌خواهد توقف داشته باشد؟ اصلاً اجازه نمی‌دهد بحث توقف وجودی مطرح شود تا حالا بخواهیم ده تا برهان اقامه کنیم، ده تا برهان برای ابطال و تسلسل و بعد تسلسل را باطل کنیم. البته یکی از برهان‌هایی که علامه مطرح می‌کند، همین امکان فقر و فقر وجودی در نهاییه است که چون می‌گویند ما معلول را عین فقر می‌دانیم؛ لذا تسلسل معنی ندارد؛ چون باید یک مستقلى باشد تا لباس وجود در تن کند. همان را داریم به زبان ساده می‌گوییم. اصلاً اجازه نمی‌دهد. با یک تیر دو نشان زدن. هم خدا را اثبات کردی و هم دور و تسلسل باطل شد. یک جورهایی می‌شود گفت اگر درست تبیین بشود، یک تقریر جدیدی از برهان صدیقین خواهد بود. از وجودها داریم بحث می‌کنیم؛ اگر آن را هم نگوییم، حالا من این ادعا را در مقاله کردم، اگر آن را نگوییم، حداقلش این است که یک تقریری است که مثل برهان صدیقین با یک تیر، دو نشان می‌زند؛ یعنی اجازه نمی‌دهد برهان دیگری برای ابطال دور و تسلسل مطرح شود.

برهان صدیقین ۲۱ تقریر دارد، بعضی اشکال دارد، بعضی خوب است، بعضی قوی است.

حالا دقت کنید؛ خدا با چه عنوانی اثبات شد؟ اول چه چیزی را اثبات کردیم؟ عنوانی که اثبات شد، بیرون از جهان است، از جنس جهان نیست، علت است و معلول نیست. تا اینجا این اثبات شد. حالا من یک تحلیلی معلول را می‌کنم. می‌خواهم بروم در حوزه صفات. ذات اثبات شد و تمام شد.

اثبات صفت بی‌نیازی

صفات را دقت کنید که چه قدر جالب است! یقینی‌تر از این نداریم. می‌خواهد دلش آرام بشود، یقین بین بمعنی الاخص. معلول را تحلیل کنیم. صفات. مگر نمی‌گویید که معلول، یعنی موجودی که وجودش از خودش نیست، درست است یا نه؟ آیا من می‌توانم این را بگویم؟ معلول، موجودی که وجودش از خودش نیست، یعنی چه؟ یعنی نیازمند به غیر است. می‌توانم بگویم یا نه؟ اولین صفت در معلول چیست؟ نیازمندی. حالا اگر وجودی فرض بشود که علت است و معلول [نیست]. چه می‌شود؟ بی‌نیاز. اولین صفت ذاتی در خدا اثبات شد.

«یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله و الله هو الغنی الحمید»^۱ بی‌نیاز. این را کنار بگذارید.

اثبات وصف نامحدودبودن

دو، معلول با این توضیحی که داده شد، آیا جز این است که باید در احاطه علتی باشد؟ هر معلولی تضاعف است دیگر، نیازمند به علت است. ببینید

می‌توانم از این، این را بیرون بکشم؟ به دو بیان. یکی اینکه هر معلولی در احاطه علت است، دو اینکه معلول نیازمند... یک چیزی دارد و یک چیزی ندارد. من از این تحلیل ساده‌ای که الان گفتم، می‌توانم این را استفاده کنم که هر معلولی محدود هست یا نه؟ می‌توانم یا نه؟ خدایی که اثبات شد، چه نبود؟ معلول. پس نامحدود بودن به عنوان یک صفت ذاتی اثبات شد.

حالا پس نامحدود را تحلیل می‌کنم. لازم بین است. اولی را تا اثبات نکردم، حق ندارم به بعدی بروم. اگر بپذیری معلول نیازمند است، محدودیتش را هم باید بپذیری؛ عین این است که اگر بگویی این عدد، دو است، زوجیتش را هم باید بپذیری. شوخی نداریم. مثلث بودن این را بپذیری، ۱۸۰ درجه بودنش را باید [بپذیری]. اگر این را بپذیری و ۱۸۰ درجه بودن را بپذیری، می‌دانی چه اشکالی به تو می‌کنند؟ می‌گویند شما تصویر درستی از مثلث نداری. تصویر درستی از عدد دو نداری. حالا من نامحدود را مبنا قرار می‌دهم. نامحدود اثبات شد دیگر.

اثبات وصف وحدت

سؤال: دو تا نامحدود در عرض هم می‌توانند بگذارند؟ یکی این طرف و یکی آن طرف در عرض هم می‌شود یا نه؟ چرا نمی‌شود؟ تناقض می‌شود. پارادوکسیکال می‌شود. تناقض‌گویی است. چیزی که نامحدود فرض شده بود، لازم می‌آید که نامحدود [نباشد]. پس خدایی که نامحدود است، در عرضش موجود دیگری، توحید برون ذاتی هم اثبات شد. خدا یکی است و دو تا نیست. همین‌جور تقریباً یازده تا صفت، در آن مقاله هست، بیرون کشیدیم.



لازمۂ تفکر فلسفی

ساده‌سازی گزاره‌ها

یعنی اگر شما گزاره قبلی را اثبات نکرده باشی، از آن بدیهی سیر نکرده باشی، نوبت به گزاره بعدی نمی‌رسد. حالا یک زرنگی مثل شما می‌خواهد متفکر شود و در حد خودش تفکر فلسفی کند. تمام مسائل فلسفی و گزاره‌های فلسفی را باید به همین شکل تحلیل بکنید و به گزاره بدیهی یا یقینی برسائید. گزاره یقینی که یقینی بودنش برای شما اثبات شده است. از اینجا سیر کنید و جلو بیایید. اگر این کار را نکنید، آن مسئله فلسفی را محققانه یاد نگرفتید. مقلدانه آموخته‌اید. چون این مبنا را ملاصدرا گفته است، من هم می‌پذیرم. خیلی مهم است. حرکت جوهری را می‌خواهی ببینی درست گفته است یا نه؟ مقدماتش را تحلیل کن، استدلال‌هایش را [تحلیل کن]. بین آن استدلال‌ها بر مقدمات بدیهی یا یقینی که اثبات شده است، استوار هست یا نه؟

بعد ممکن است آن یقینی، مقدمه‌ای که استفاده کردم، یقینی هست؛ اما برای من هنوز یقینی بودنش اثبات نشده است. همان را هم باید همین‌طور تحلیل و آنالیز کنید و به مقدمات بسیط‌تر برسید. هر اندازه در این مدل تفکر موفق‌تر عمل کنید و به گزاره‌های بسیط و بدیهی‌تر برسی، شما تفکرت فلسفی محسوب می‌شود. شما محقق می‌شوی. دیگر مقلد نیستی. البته در دانش‌های دیگر هم داستان همین است. این شیوه منطق است. ربطی به فلسفه ندارد. در فقه و اصول فقهش هم همین است؛ با این تفاوت که آن قطعیتی که من در گزاره‌های نظری گفتم، در علوم منقول مثل فقه، یک قطعیت دیگر هم اضافه می‌شود با نام نقل قطعی که آن را نص گویند. آنجا این‌طور باید جلو بروی؛ حالا یا سنداً متواتر است قطعی است یا اگر واحد است و دلالتش ظنی است، باید

منتهی بشود به گزاره‌ای که دلالتش قطعی است. یعنی خود بزرگان اصول فقه هم به این توجه داشتند.

می‌گفتند ظن یا معتبر است، اماره یا غیرمعتبر. ظن غیرمعتبر حکم شک را دارد؛ لذا دلیل نداشته باشی، حکم شک را دارد به اصول عملیه در مقام عمل و در اصول لفظیه در مباحث اصاله الحقیقه و اصاله الظهور. ولی اگر ظن معتبر باشد، چه زمانی معتبر می‌شود؟ وقتی که پشتوانه قطعی داشته باشد؛ یا عقل قطعی یا نقل قطعی. اینجا ظن که معتبر بشود، حکم شک ندارد. حکم یقین دارد؛ لذا می‌گویند دلیل یا علم است یا علمی است. علمی می‌شود.

لزوم تسلط بر علوم عقلی و نقلی

من بعضی وقت‌ها به طلبه‌ها، خیلی می‌گویم، می‌گویم اگر می‌خواهید دین‌شناس بشوید، باید علوم معقول و منقول را خوب بخوانید. درست است که در همه‌شان نمی‌شود متخصص شد؛ ولی مبانی همه را باید خوب بخوانید. همه به هم ارتباط دارد. این‌ها را اگر خوب بخوانید، فقه و اصول فقه و ادبیات و فقه اللغة و تفسیر و علوم قرآنی و اسباب و نزول، شأن نزول، ناسخ و منسوخ، مطلق و مقید، مجمل و مبین، تعارض‌ها مستقر است و همه این‌ها را باید بلد باشید. آن وقت می‌توانید بگویید که من اینجا می‌خواهم در حوزه دین نظر بدهم. در یکی تخصصی، حالا شما یکی در منقول تخصصی ورود می‌کند و یکی در معقول. ایرادی ندارد.

مثلاً علامه طباطبایی و بزرگانی که حرفی برای گفتن داشتند، جامعی برای معقول و منقول بودند. بله، تخصصی در یکی ورود کردند. علامه طباطبایی بیشتر در تفسیر و فلسفه ورود کردند. آیا معنایش این است که آیه وضو «یا ایها

الذین اذا قمتم الى الصلاه فاغسلوا وجوهكم و ايديكم الى المرافق...»^۱ این‌ها را دست علامه می‌دادی، نمی‌توانست استنباط کند که چطور وضو باید گرفت؟ روایات وضوی وسائل الشیعه را نمی‌توانست [بررسی کند]؟ مثل آب خوردن.

راحتتان کنم. الان اجتهاد هم در معقول است و هم در منقول. اگر کسی بتواند در معقول به توان اجتهاد برسد، در منقول مثل آب خوردن می‌رسد. این‌ها تدریسش را کردیم که دارم می‌گویم. یک چیزهای دوری نیست.

آنجا یک نکته‌ای که هست و خیلی مهم است، این است که شما باید تلاش کنی در منقولات اجتهادتان را ببرید سمت مسائل مستحدثه. این را یادتان باشد. مسائل احکام طهارت و... استنباطش مثل آب خوردن است. سخت نیست. به‌ویژه که این قدر که بزرگان ما تحلیل‌های عمیق در ۵۴ فقهی دارند، خیلی کار راحت است. زمان لازم داردها! زحمت دارد؛ ولی زحمتش این نیست که خیلی گیر کنی و شبهه بشود.

ولی الان در رمازرها، یک کسی بیاید درس خارج رمزارز. این مهم است. هنر است دیگر. فقه التأمین. بیمه. یک جلسه‌ای داشتیم یک دو ماه پیش با حاج آقای علم الهدی، ۵ یا ۶ نفری در دانشگاه فردوسی، بحث الهیات مقاومت که بنا شد ایشان به‌عنوان یکی از سخنرانان در دانشکده الهیات بیایند. ایشان گفتند آیت‌الله مروی نامی در قم درس خارج فقه رمز دارند. بعد رفتند در استرالیا برای اساتید دانشگاه آنجا یک گوشه‌ای از این‌ها را گفتند، برایشان خیلی جذاب بوده است. اقتصاد و... سختی به این‌هاست. یعنی مقدمات را باید یاد بگیرید و این چیزها را استنباط کنید.

لذا است که من به طلبه‌ها گفتم که این اجتهاد، کف حوزه است و سقف حوزه نیست. تا وقتی که طرف توان اجتهاد ندارد، منفی است؛ وقتی توان اجتهاد پیدا کرد، صفر می‌شود. بعد از این باید ببینیم قدرت نظریه‌پردازی‌اش تا چه حد است؟ یعنی اگر آن توان اجتهاد حاصل نشود، یعنی درس‌ها را خوب نخوانده است. این داخل پرانتز خواستم بگویم. خلاصه‌اش را گرفتید چه شد؟

در صفات هم همین‌طور جلو می‌روم. حالا هر مسئله فلسفی همین‌طور تحلیل ببرید به مقدمات بسیط، بدیهی یا یقینی، از آنجا شروع کنید. یک مقدار اول سختی دارد؛ اما لذت دارد. بعد آن وقت، جالب است، می‌توانید مسائل فلسفه را با این شیوه بازپردازی بکنیم. مثلاً هستی‌شناسی حکمت متعالیه را با این شیوه جلو برویم. از مفهوم‌شناسی وجود شروع می‌کنیم، مصداق‌شناسی، مثلاً اصاله وجود، لوازم بین اصاله وجود که به تعبیر علامه همان فروعات می‌شود، چیست. این‌طور جلو بروی، آن وقت می‌فهمی که مثلاً نظریه تشکیک در وجود، لازم بین اصالت است؛ یعنی اگر تصور درست از اصالت وجود داشته باشد، نمی‌تواند تشکیک در وجود را نپذیرد. چطوری‌اش دیگر موضوع بحث ما نیست و خروج از موضوع بحث می‌شود.

من همین‌جا بحث را تمام کنم. تفصیل مطالب در مقاله هست؛ البته نکات بیرونی که گفتم، آنجا نیست. هست، آنجا می‌توانید مراجعه کنید، پرسش و پاسخی اگر سؤالی هست من در خدمت شما هستم.



پرسشی و پاسخ

مجری: بسیار تشکر می‌کنیم از استاد محترم، جناب آقای دکتر وطن‌دوست. با فرمایشاتشان مستفیضان کردند. اگر دوستان سؤالی، پرسش در مورد مقاله دارند، بفرمایید.

مشکل ارجاع به علم حضوری

طلبه: بسم‌الله الرحمن الرحیم. عرض سلام دارم خدمت استاد و تشکر می‌کنم از مطالب خوبتان. این مطالبی که فرمودید، در مقاله ارائه شده است دیگر. برای مقاله اگر بخواهیم طبق فرمایش خودتان یک مشکل در روش تحقیقش بیاوریم، بحث فهمیدن و فهماندن است که چطور این فهم و فهماندن را راحت‌تر بکنیم و راه‌حلی که ارائه شد، این بود که به علوم حضوری ارجاع داده بشود. چند مثال فرمودید.

یک مثالش این بود که ما عالم طبیعت را کل بگیریم و حکمی به جزئش می‌دهیم، می‌گوییم معلول است و بعد می‌گوییم عالم طبیعت را هم می‌گوییم معلول است، این را یک لحظه من به خودم مراجعه کردم که ببینم می‌فهمم، بعد ده ثانیه که از خودم بیرون آمدم، دیدم هنوز کامل برایم جا نیفتاده است. به خودم گفتم این مسئله درست است که به هر حال علوم حضوری ارزشش خیلی بالاتر است و فهمش هم راحت‌تر است؛ همان‌طور که فرمودید واسطه‌ای ندارد؛ اما چه چیزی مانع می‌شود که این‌ها برای امثال من فهم نشود؟ آن ظاهراً عدم سلامت نفس است؛ چون به هر حال نفس است که دارد علوم تصدیقی را درک می‌کند.

این را به عنوان پیشنهاد عرض می‌کنم، آیا درست است یا نه، بیاییم به جای اینکه روی علوم حضوری کار کنیم برای بهتر فهمیدن و بهتر فهماندن، روی

تهذیب نفس کار کنیم. یعنی با اینکه انسان نفس خودش را سالم‌تر کند، آن علوم حضوری را هم که مقدمه بهتر برای فهم می‌شود را بهتر درک کند.

پاسخ

استاد: نگاه کنید، اصلاً در استدلال‌ها و تعریف‌ها، اصلاً بحث علم حضوری مطرح نیست. آن علم حضوری که گفتم، مقدمه‌ای بود بی‌ارتباط با این بحث. ارتباط مستقیم نداشت. در این بحث، بنای ما اصلاً بحث علم حضوری نیست. بحث سر این است که یک گزاره‌هایی داریم بدیهی هستند و یک گزاره‌هایی داریم نظری هستند. اگر شما می‌خواهی استدلال بکنی، مثلاً حد وسطی در استدلال بیاوری، اولویت به آن حد وسط‌هایی است که بدیهی هستند. حالا اینکه این بدیهی چرا بدیهی است، همان مقدمه بعیده‌ای بود که خیلی ارتباط ندارد. به‌خاطر اینکه به علم حضوری برگردد. اصلاً فرض این است که این را نمی‌داند. بحثش را مطرح نکنید.

اگر حد وسطی یافتیم که بدیهی است، پس فهمیدن و فهماندنش آسان است. حالا اگر کسی این را نمی‌داند، به تعبیر علامه مظفر در المنطق، باید انتباه بدهیم به بداهت بدیهی. انتباه دادن به این نیست که بگوییم به علم حضوری درکش کند، آن که اصلاً شدنی نیست. انتباه دادن به این است که تعریف و تبیین ساده و درستی از آن مفهومی که ادعا می‌کنیم بدیهی است، به‌طرف ارائه بدهیم.

اگر تبیین و تصور درستی ارائه دادیم، مثل آنچه که ما در معلول انجام دادیم، گفتیم معلول یعنی موجودی که وجودش از خودش نیست. آن گاه ذهن طرف را کمک کردیم که به مطلوب ما برسد. بحث این بود و اصلاً ربطی به علم حضوری نداشت. بحث این است که از بدیهی شروع کنیم.

حالا ممکن است بگویید، همان فرمایش خودتان، بگویید که این شخص ممکن است بدیهی را نفهمد؛ این را به قول علامه مظفر می گوید انتباه به بدهت بدیهی نداشته باشد، باید چه کار کنیم؟ باید بیاییم تصویر و تصور درستی را به او القاء کنیم. تعریف کنیم. تبیین، تعریف هم نه، چون بدیهی بی نیاز از تعریف است. مثلاً بگوییم معلول را خیلی پیچیده اش نکن. موجودی که وجودش از خودش نیست. وقتی از خودش نیست، از غیر خودش است. این را شما به یک بچه دوم ابتدایی هم با مثال بگویید، متوجه می شود. تماماً این است.

نکته دوم فرمایش ما، تهذیب نفس، تهذیب نفس در بالارفتن قوه فهم تأثیر دارد؛ حتی امام خمینی (ره) در شرح جنود عقل و جهل یک تعبیری دارند و می خواهند فهم را تعریف کنند، می گویند فهم، سرعت انتقال ذهن به مطلب است به دلیل طهارت باطنی که دارد. تأثیر دارد دیگر. منتها این تهذیب نفس، مانع از آن تلاش فکری نمی شود. چرا؟ چون آن تلاش فکری مقدمه این هست که این کسی که نفسش مهذب است، در مقام علم حصولی تعریف استدلال، بهتر متوجه بشود.

لذا است که ما آدم های خوب زیاد داشتیم، آدم های خوب یعنی اهل معرفت، چشم دل بازکن که جهان بینی... چشم دل باز کرده است؛ ولی در مقام نظر خیلی قوی نبود؛ لذا اجازه ورود به کتب فلسفی را نداشت. شخصی بود، اسمش را یادم نیست. منزل امام رفته بود. آیت الله فاطمی نیا این را نقل می کرد. آنجا رفته بود و خیلی اهل طهارت و تهذیب، خواسته آن کتاب عرفان نظری یا فلسفه را بردارد، امام گفته بود این به درد تو نمی خورد. زمین بگذار؛ یعنی اصطلاحاً عالم ربانی است که هم در مقام علم حضوری و هم در مقام... می خواهم بگویم صرف اینکه آدم بخواهد تهذیب نفس بکند؛ ولی از راه علم

حصولی ورود نکند، کافی و وافی به مقصود نیست. آدم خوبی می‌شود؛ اما عالم ربانی نمی‌شود. می‌شود همان داستان عارف و زاهد و صوفی، همه طفلان ره‌اند، مرد اگر هست، به جز عالم ربانی نیست.

این شیوه‌ای که در حکمت متعالیه هست، بنایش بر این است که عالم ربانی پیروانند. یعنی افزون بر اینکه به تهذیب نفس توجه می‌دهد و تأکید می‌کند، در کنارش آن ریاضت ذهنی که از راه علم حصولی به دست می‌آید را هم تأکید می‌کند.

شیوه تربیتی بزرگانی مثل سید علی قاضی و شاگردانش همین بوده است. می‌گفتند هم علوم حصولی و متعارف را خوب بخوانید و هم تهذیب نفس بکنید. یکی بدون دیگری جواب نمی‌دهد.

شبهه مصادره به مطلوب

طلبه: خیلی متشکرم از مباحثی که فرمودید. من یک سؤال داشتم، صرفاً دارم سؤال می‌کنم که آیا این یک شمه‌ای از مصادره به مطلوب را در خودش ندارد که بگوییم آقا، شما اگر یک تصور درستی از این مفهوم داشته باشید، این را فهمش کنی و نظر به استدلال نیست. بعد طرف فکر می‌کند و می‌گوید این مطلب شما را فهم نمی‌کنم و به نظرم چیز بدیهی ساده‌ای نیست و این طور نیست. بگوییم نه، شما تصور صحیحی از این مطلب ندارید. من نمی‌خواهم بگوییم حرف درست است یا غلط است.

پاسخ

استاد: سؤال خوبی است. مصادره به مطلوب در جایی گفته می‌شود که نتیجه استدلال در مقدمات به نحو تفصیلی ذکر شده باشد. به نحو تفصیلی را چرا گفتم؟ چون نتیجه به نحو اجمال در مقدمات پراکنده هست. اگر به نحو

تفصیل، یعنی یکی از مقدمات عین نتیجه باشد، تفصیلاً، این مصادره به مطلوب می‌شود. یعنی مثلاً شاید طرف بیايد در مقام استدلال بر اینکه هر معلولی نیازمند به علت است، یک‌جوری استدلال کند که همین معنی دوباره مطرح بشود؛ مثلاً بگوید چرا هر معلولی نیازمند به علت است، بگوید چون هر معلولی نیازمند به علت است دیگر.

ویژگی بدیهی این است که بی‌نیاز از استدلال است. برای همین، برای فهماندن گزاره بدیهی، ما به استدلال نیاز نداریم. به تبیین نیاز داریم. وقتی به استدلال نیاز نداشتیم، می‌شود سالبه به انتفاء موضوع و تخصصاً از بحث مصادره به مطلوب بیرون می‌آییم. چرا؟ چون مصادره به مطلوب در جایی است که ما نیاز به استدلال داریم و مقدماتی است و نتیجه‌ای. بعد مقدمات عین نتیجه می‌شود. در جایی که اصلاً نوبت به استدلال نمی‌رسد، می‌گویند بحث مصادره مطلوب تخصصاً از محل بحث خارج است. نه تخصیصاً، تخصصاً؛ لذا اینجا که ما می‌آییم معلول گزاره علیت را تحلیل می‌کنیم، در واقع تحلیل می‌کنیم، استدلال نمی‌کنیم. اگر استدلال بود، اشکال شما وارد است؛ چون گزاره بدیهی است؛ ولی استدلال نیست.

لزوم سلامت ذهن

طلبه: ببخشید من مجدداً ادامه بدهم. یک بخشی از فرمایشتان که نسبت به علم حضوری بود. بخش دیگر که علم حصولی بدیهی بود، این هم باز دوباره نیازمند به سلامت ذهن دارد. این سلامت ذهن هم با همین استدلال آوردن محقق می‌شود. یعنی یک‌طور می‌توانیم بگوییم ارجاع‌دادن به علوم حضوری و تلاش برای فهمیدن همین استدلال‌ها و علوم نظری خودش به همین سلامت

ذهن کمک می‌کند تا آن علوم بدیهی را بهتر بفهمیم. یعنی آن مباحث یک مقداری موضوعیت دارد.

پاسخ

استاد: ببینید، سلامت ذهن که می‌گوییم، غیر از سلامت دل است. شما می‌خواهید بفرمایید باز هم تهذیب وسط می‌آید. ببینید مباحث نظری چرا می‌گوییم بیش نمی‌آید؟ نکته خوبی است. ظریف است. چرا اینجا مباحث نظری بیش نمی‌آید. چون وقتی می‌گویید مباحث نظری، یا در حوزه تصورات نظری است یا در حوزه تصدیقات نظری. حصر عقلی است. در حوزه تصورات نظری، هم اینکه بگویید نظری، یعنی نیازمند تعریف است. در حوزه تصدیقات نظری، همین که می‌گویید تصدیقات نظری، یعنی نیازمند به استدلال است.

ولی وقتی یک گزاره‌ای، بدیهی شد، نه نیاز به تعریف دارد، در حوزه تصورات بدیهی، نه نیاز به استدلال دارد در حوزه تصدیقات بدیهی. نیاز به چه دارد؟ نیاز به تحلیل و تبیین دارد. این همان است که در واقع علامه مظفر می‌فرماید، باید شخص را انتباه بدهیم به بداهت بدیهی. چرا؟ به قول شما چون سلامت ذهن ندارد. سلامت ذهن ندارد، نه به معنای سلامت دل، مریض است. نه سلامت ذهن ندارد؛ یعنی ذهنش آن قدر روشن نیست که بداهت آن را درک کند. کاملاً درست است. پس ما می‌آییم یک‌طوری توضیح می‌دهیم، به اصطلاح ساده‌سازی برایش می‌کنیم، عرفی‌سازی می‌کنیم؛ چون گفتیم بدیهی ریشه در فطرت آدمی دارد. ساده‌سازی که بکنی، این را دیگر استدلال نمی‌گویند. نمی‌گویند برگشتید به نظریات.

می‌دانید چرا؟ چون وقتی به نظری بر می‌گردد که عنوان تعریف یا استدلال داشته باشد. اینجا نه تعریف است و نه استدلال. چه عنوانی دارد؟ عنوان تنبیه.

❁ ۴۴ بازخوانی تحلیلی اثبات ذات و صفات ذاتی خدا با تکیه بر روش منطقی انتقال از ملزوم به لوازم بین

تنبيه می‌گویند. می‌گویند استدلال بر امر بدیهی را تنبيه گویند. تعریف یا استدلال نمی‌گویند. می‌گویند این را آوردیم که انتباه بدهیم آن کسی که ذهنش آگاه نیست و به تعبیر شما سلامت ذهن ندارد. باز هم این را می‌گویند تبیین یا تحلیل یا تنبيه بر امر بدیهی. در واقع اینجا تنبيه بر امر بدیهی کردیم. روشن است؟ احسنت.

مجری: در انتها تشکر می‌کنیم، چون وقت جلسه رد شده است، انشالله بعد جلسه در خدمتتان هستیم، از جناب استاد دکتر وطن‌دوست، همین‌جا ختم جلسه را اعلام می‌کنیم با ذکر صلوات بر محمد و آل محمد.

تأسیس ۱۰۸۶ ه.ق

مدرسه علمیه عالی نواب